



۲۰۱۹/۰۴/۰۸



احسان الله مایار

مهار کردن شتر مست با آوای بی صدا

۲۴ / جنوری ۲۰۰۸ م وضع میهن ما را در چوکات یک مقال با اضافات متن ترجمه ای از واشنگتن پست زیر عنوان "درد بی درمان" مورد فحص و غور قرار داده بودم که در ویبسایت افغان جرمن آنلاین نشر گردید. از قضاء دیشب همان مضمونیکه ده سال قبل نوشته بودم از نظرم گذشت و متوجه شدم که در این روز هائیکه با سرنوشت وطن ما حیص و بیصی در اکناف جهان مطرح است و در محور تحریک طالبان در دوحه، پایتخت قطر با توجه مبرم ایالات متحده امریکا و نماینده خاص وزرات خارجه آن، آقای زلمی خلیل زاد، متولد در شهر باستانی مزارشریف، افغانستان و تبعه با صلاحیت امریکا شامل در کشمکش و جنجال قضیه افغانستان طور مختص زمان تدویر کنفرانس بن در سال ۲۰۰۱م تا امروز می چرخد، بنحوی می چسپد تصمیم گرفتم تا بار دیگر آنرا از نظر خوانندگان بگذرانم.

در این دو سال اخیر وضع جهان و تغییرات سیاسی که در قبال آن رو نما گردیده باعث تشویش عمومی گردیده و یکی یکی بار آن کشور عظیم ایکه در محور دیموکراسی و ارزش های آن جهان خود را می آراست از محاسبه بیرون برآمده و ارگان هائیکه در ضابطه های آن صلح و سلم جهانی در آن استقرار داشت چنان بی اهمیت تلقی شده که با امضای یک شخص همه و همه به باد فناء و نابودی در تابوت نیستی جا داده شده و سعی بلیغ می شود تا زیر خاک سیاه به فراموشی سپرده شود.

کشور های خورد و ضعیف در پناهگاه نورم هائیکه، مانند فیصله های شورای امنیت، حقوق بشر و غیره ارزش هائیکه بعد از ختم جنگ جهانی دوم تضمین گردیده بود، خو را از تعرض مصئون فکر می کردند چنان خود ها را زیر تند باد حوادث بیچاره می یابند که نمی دانند کدام در را بکوبند تا صدای مظلوم شان را به گوش شنوائی برسانند. امروز تمامیت میهن شان و سر نوشت مردم شان بسرحدی مورد سؤال قرار گرفته که نمی دانند که خاک چند صد ساله و یا چند هزار ساله شان مربوط به ملت بومی خود شان است و یا اینکه مربوط به هر کس و نا کس دگر.

یکی از جمله کشور های بیچاره در جهان وطن مألوف ما افغانستان بوده که با تمامیت و سرنوشت قریب به سی ملیون انسان آن خاک چنان بیرحمانه بازی می شود که گوئی اطلاق انسان بودن به آنها از چوکات مولود حی و زنده بیرون شده و ماهیت یک شی بیجان را به خود کسب کرده است.

سال ۲۰۰۱ کتله از افغان ها، قبول نمائیم که بین شان یک عده محدود از اتباع کشور های بیگانه نیز وجود داشتند، چنان کوبیده و یا در زندان های خصوصی و یا دسته جمعی مانند حیوان های وحشی انباشته شدند که قلم از تصور و توضیح آن ابا و ورزیده و شرم دارد تا با این همه ابتذال روی کاغذ را سیاه نماید.

این قشر که در نورم سیاسی جهانی بنام "طالب و طالبان" مطرح و "مقام" تروریستی ضم اسم شان گردیده بود، قریب به ۱۸ سال چنان منفور جهان و جهانیان گردید که هیچگاهی کسی تصور کرده نمی توانست مقامی به آنها اهمیت قابل شده و رو برو با آنها راه مذاکره را بسویۀ جهانی باز نماید.

هر آنچه بود گذشت و یک نظامی بعد از کشتار و ویرانگری ها با یک قشریکه در یک کنج افغانستان پناه آورده و با اندک فشاری به کشور همسایه پناه می بردند به و جود آمد و در رأس شان یک انسانیکه با سوابق واضح خدمتگذاری به بیگانه گماشته شد.

خدمت شامخ رهنما و رهبر دست نشانده به وطن، با وجودیکه در تاریخ هر قدر سالۀ آن چنین امکانات زور و زر میسر نگردیده بود، جز از جور آمدی و ملیونر سازی ناکسان نشانۀ از خود باقی نگذاشت.

با درک هر گونه انتقاد های به جا و بی جا بعد از ختم دورۀ غرق تا به گلوی فاسد نظامی شتر گاو پلنگ ماندی، اداره جدیدی بنا بر تصمیم یک کشور بیگانه و دست اندر کاری وزیر خارجه آن یک نظامی که تا حال در جهان نمونه مانند آن وجود ندارد و نداشت یکی آن در ارگ و دیگر آن را در سپیدار، بدون کوچکترین ماندات، به وجود آمد.

رئیس جمهور در ارگ، شخصیت دانشمند و دل سوز به خاک و مردم آن لیک بدون از پشتیوانۀ آدم گشمان و مخربین حرفوی، سعی نمود تا افغانستان و مردم آنرا از مخصصۀ حاکم بیرون کشیده و افغانستان را در مسیر ارتقاء و رفاء آماده سازد.

از دید بنده اشرف غنی را می توانم در زمرۀ شخصیت های با فهم و با دانش حکومتداری سالم تشخیص دهم و راهیکه می پیماید به نفع مردم و خاک افغانها بوده که در آن شک ندارم.

امروز به دامن عنوان این مقال دست پیش نموده و می بینیم که آن هیولای بی مهار مصمم است تا در چوکات نظام موجود افغانها تغییری فاحش بمیان آورده و یکی یک بار طالب را با مولودی به اسم زن پهلوی هم در اداره جا داده و احیاناً نظر به دانش و علم فرا گرفته زن طالب را تحت اثر وی قرار دهد.

تقلا و دست و پا زدن اشرف غنی قابل درک است و با دست آورد های نزدیک به دو دهۀ اخیر کشور سخت گره خورده که نمی توان آنرا نادیده گرفت. اشرف غنی نمی تواند و بایست نتواند که دولت افغانستان از حکومتداری، ولو دست نشانده بیگانه باشد، تنزیل داده و در کنار یک از احزاب و یا تحریک طالبان قرار دهد. از دو روز باینطرف متوجه میشوم که بازار گرم طالبان کمی از حرارت خود باخته و کوچک تغییری در روش مذاکرات احساس می نمایم.

تا جائیکه در رسانه ها تذکر یافته اشرف غنی زیر فشار بیرونی حاضر به اکمال لست جدیدی که در آن نمایندگان احزاب سیاسی و زن ها اشتراک داشته باشند منعمک بوده سعی می کند نمایندگان حکومت را طوری در زمره بگنجانند که مقام دولت و حکومت موجود در آن صدمه نبیند. لیک هر آنقدر بالای ذهن خود فشار می آورم مصدوم نگردیدن مقام سیاسی دولت و چگونگی ترتیب فرود آوردن آنرا بسویۀ یک حزب تصور کرده نمی توانم. در پهلوی این معادله چند مجهوله وجود نمایندگان زن را در قطار طالب و کنگاش کردن با طالب را در مورد حقوق زن و سهم گیری بر حق زن را در اداره به شکل از خواب و خیال دور می دانم.

با وجود همه این کور گره ها شاید معجزه ای بوجود آید و سر نخ پیدا و صلح در کشور ما پیاده شده و چشم ما را روشن گرداند. به امید آن روز خجسته و اینک مضمون "درد بی درمان" که ده سال قبل تدوین گردیده و با

رویداد های امروزی می چسپد. میدانم که با آواز بی صدایم شتر مست را مهار کردن ماهیت جز خواب و خیال را ندارد.

درد بی درمان

نداشتن آگاهی ، نبود یک پلان سالم، ندانستن چگونگی استفاده از قدرت و نقض قوانین ملی و بین المللی توسط حکام مغرض، خود خواه و کوتاه اندیش مرضیست و علاج ناپذیر که دامنه آن نه تنها خود و ماحول خود شانرا بلکه تا دوردستها را متأثر میسازد. یکی از این حکام جورج دبلیو بوش، رئیس جمهور امریکا میباشد که روش زندگی و سلوک گذشته وی تأثیر مستقیم بر دوران زمامداری وی دارد.

وی بدون پابندی به نورم ها و ضابطه های انسانی و سیاسی خود را حاکم مطلق العنان در جهان تصور کرده و در اطراف و اکناف جهان کشتار، بیعدالتی و دربردی را که بیداد میزند به راه انداخته، که یقیناً این حالت برای مدت های طولانی دوام کند، ولی وی طوری مینماید که گوئی وضع جهان گل و گلزار است.

دانشمندان اجتماعی و سیاسیون را عقیده بر این است که عامل اصلی تمام این گونه فجایع قدرتهای بزرگ میباشدند، و ایالات متحده امریکا که امروز یگانه ابر قدرت جهانی بوده و از لحاظ نظامی و اقتصادی بر دیگران رجحان دارد در صدر همه قرار میگیرد. چنانیکه ما هر روز از طریق رسانه های جمعی میشنومیم، در هر جائیکه پای این سبکسرها میرسد، بجای آرامش نکبت و خواری و بعوض اعمار ویرانی را برای مردم فقیر و بیچاره آن سرزمین ها به ارمغان میبرند. امروز استعمار نوین زیر عنوان جنگ علیه تروریسم بالای مردم تحمیل میشود و به باور آنها باید حاکمیت خود را در جهان با ساز و برگ نظامی پیشرفته قرن بیست و یکم تثبیت و مستقر سازند. بیاد دارم بعد از جنگ جهانی دوم یک تعداد امریکائیها مربوط ساختمانی مورپسن کنودسن که جهت اعمار پروژه وادی هیلمند به افغانستان آمده بودند؛ برای شعبه کابل خود منزل خانواده ما را در گذرگاه به کرایه گرفته بودند. پدرم که در آنزمان والی کابل بود، وقتی بنا بر ضرورت به گذرگاه میرفت مرا نیز با خود میبرد. امریکائیها با همه پیشآمد نیک داشتند. با اینکه میدانستند من به انگلیسی بسیار بلد نیستم ، با آنها با خوشروئی با من صحبت میکردند. در آن وقت عامه مردم از وجود شان در کشور خوشنود بودند و میخواستند با آنها در تماس باشند. اما امروز بر خلاف آن زمان امریکائیها در عقب دیوار های کانکریتی زندگی میکنند و در خارج از منزل با حمایت موتوریزه به کوچه و بازار سر زده و دو باره به حصار های سنگی خانه های خود پناه میبرند.

ناگفته نمی گذارم که امریکائیها آن زمان با لباس های پلنگی جنگ به تن دروازه افغانان را با لگد باز نمی کردند، در حریم شان تجاوز نمیکردند و آرامش فقیرانه شانرا بر هم نمیزدند.

اینکه چی پیش آمد و چرا چنین شد سؤالیست که جواب آنرا کتابهای متعدد داده است و در این مختصر نمی گنجد. روزنامه واشنگتن پوست در شماره مورخ ۶ جنوری ۲۰۰۸ خود تبصره سیاسی جورج مک گاورن را بچاپ رسانید که قسماً مقدمه بالا را تأیید میکند. جورج مک گاورن با آنکه در انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده امریکا از رقیب خود نیکسن شکست خورد ، با آنها آراء و نظریاتش در محافل سیاسی امریکاموقف قوی و بلند دارد. و مقالاتش جزو اسناد معتبر سیاسی در تاریخ معاصر ثبت میگردد.

بنأ تصمیم گرفتم مضمون مذکور را به دری تر جمه نموده از نظر خوانندگان بگذرانم:

جورج مک گاورن. واشنگتن پوست. یکشنبه ششم جنوری ۲۰۰۸ م. صفحات ب و ب ه. می نگارد:

" چرا معتقدم که بوش بر کنار شود؟ نکسن بد بود، و لیک اینها از او بد ترند.

در آستانه هشتمین سال حکومت بوش و چینی، گرچه دیر شده، با اندوه فراوان به این نتیجه رسیده ام که یگانه راه شرافتمدانه برای من این است که به اتهامات خود علیه رئیس جمهور و معاونش مُصِر بوده و هر دو را به محکمه بکشانم.

پس از انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۷۲، ریچارد. م. نکسن را نسبت به خلاف ورزیهایی که در جریان کامپین انتخاباتی نموده بود، متهم نکردم، زیرا فکرنمودم که اشتراک و مساعی من برای محاکمه کشانیدن رئیس جمهوریکه مرا در انتخابات شکست داده بود جنبه شخصی را بخود گرفته و عنودانه تلقی خواهد گردید. اما امروز من راه دیگر درپیش گرفته ام.

واضح است که به محاکمه کشانیدن این دو نفر (بوش و چینی) از طرف احزاب دوگانه مجلس حمایت نمیشود. چرا که صحنه سیاسی آنجا، با تعصب و سطحی نگری جمهوری خواهان و عدم توانایی سیاستمداری اکثریت اعضای حزب دیموکراتها رقم خورده است. بنا بر این چانس پذیرفته شدن پیشنهاد محاکمه و محکوم کردن این دو نفر امیدوار کننده نمیباشد. اما بوش و چینی در موارد متعدد آشکارا مجرم بوده و احضار شان به محکمه حتمی میباشد. جرایم آنها تخطی مکرر از قانون اساسی، قوانین ملی و قوانین بین المللی می باشند.

لازم بود که از همان آغاز که تیم بوش- چینی قدرت را توسط انتخابات سؤال برانگیز بدست آوردند، رسماً با آنها مقابله میشد و در صورت لزوم، قضیه انتخابات از طریق مفتشین پارلمانی تحقیق میشد. به تعبیر نهائی بوش و چینی دیموکراسی را از مسیر اصلی آن منحرف کرده اند. سلطه جوئی متعهد قوه اجرائیه در حمله به عراق معنی دیگری بغیر از یک عمل غیر قانونی، مهمل و جنایت آمیز ندارد. براساس یک احصائیه دقیق ماه اکتوبر ۲۰۰۶ "مکتب صحت عامه مرکز تحقیقاتی جان هایکنز بلومبرگ" این تهاجم غیر مسؤولانه مرگ تقریباً ۴۰۰۰ و چندین برابر بیشتر از آن معیوب و مریض روانی امریکائی را سبب شده است. علاوه بر این بیش از ۶۰۰۰۰۰ عراقی را کشته و کشور عراقیها را با خاک یکسان کرده است.

مصرف روزانه این جنگ بالغ بر ۲۵۰ میلیون دالر میباشد که بتخمین متخصصین در مجموع از یک تریلیون دالر تجاوز خواهد کرد. ما این پولهارا بیشتر از چین و دیگر کشورها قرضه گرفته ایم که در مجموع قرضه های ما از ۹ تریلیون دالر تجاوز میکند، رقمیکه در تاریخ کشور ما سابقه ندارد.

تمام این اقدامات بدون اعلان جنگ از طرف کانگرس که به اساس حکم قانون اساسی حق تأیید و یا رد آنها دارد صورت گرفته است. بهمین ترتیب بی اعتنائی به منشور ملل متحد و تخطی از قوانین بین المللی شده است.

این بی مبالاتی و عدم توجه به زندگی، دارائی و قوانین اساسی ها، تعجیز و تحقیر محبوسین همراه با شکنجه سیستماتیک آنها نقض مستقیم کانونسیون ۱۹۴۹ ژنیو میباشد.

من کسی نیستم که در باره اداره نیکسن مداحی کنم، اما اذعان دارم که احضار بوش و چینی بمراتب ضروریتز از محاکمه نیکسن و معاونش اسپرو اگنیو بعد از انتخابات ۱۹۷۲ میباشد، زیرا ملت امریکا تحت قیادت نیکسن میتوانست بمراتب بارور تر و مصئونتر از دوران بوش زندگی نماید.

چگونه ممکن است یک کشور بزرگی که زمانی محبوب همگان بود چنین اسان در باتلاق کشتار، بد اخلاقی و بی قانونی سقوط نماید، آیا در طول تاریخ ما هیچ قدرت مخربتر از حاکمیت بوش- چینی وجود داشته؟ علت اصلی این سقوط آنست که تیم بوش- چینی مکررکانگرس، مردم و رسانه های جمعی را به بازی گرفته و به آنها تلقین

کردند که صدام حسین، سلاح زروی و دیگر سلاح های کشنده دسته جمعی داشته و تهدید قریب الوقوع جدی برای امریکا میباشد.

دروغ رسوای دیگر اینکه گویا عراق در حمله ۱۱ سپتامبر دست داشت.

در سال های اخیر این وجیزه تامس جفرسن که گفته "برای وطنم میلرزم اگر به عدالت خداوندی شک ببرم" را مکرر در محافل مختلف یاد کرده ام.

دیده شود که اساس ستراتیژی قوه اجرائیه ایجاد "جو ترس" و پرورش آن با بهره برداری از واقعه ۱۱ سپتامبر نه تنها حقانیت حمله بر عراق را توجیه کردند، بلکه به اینوسیله عمل خطرناک و ناجایز خود و مامورین دولتی را که عبارت از استراق سمع و ثبت غیر قانونی مکالمات ما بود نیز تبرئه کردند و بهمین ترس فروشان هدایت دادند تا سخنگویان دولتی و اعضای تعاونیهای مطبوعاتی تلویحاً بمردم چنین تلقین کنند که گویا ما بحالت جنگ با جهان عرب و مسلمان میباشیم. با یک بلیون انسان.

یک فساد تکانهنده دیگر اینکه یک تعداد ایله جاری های کوچه های افغانستان را با زندانیان آنجا کلوله پیچ به زندان گونتانامو بی در کوبا و دیگر کشورها انتقال دادند و بد تر اینکه آنها را ازحق مراجعه به دادگاه ها محروم کردند که این خود نقض قوانین قبول شده ما میباشد.

هرچند در آگست سال گذشته دستگاه استخباراتی کشور به رئیس جمهور اطلاع داد که ایران پروگرام سلاح زروی خود را متوقف ساخته، اما او (بوش) هنوز هم به دروغ پردازی برای مردم امریکا و جهانیان ادامه میدهد. این همان ستراتیژی فریبکارانه میباشد که ما را به جنگ در دشت های سوزان عرب کشانیده و میتواند ما را برای یک حمله ناحق و بیمورد به ایران هدایت کند.

من با یک اندازه دانش مسلکی و با تجربه که دارم گفته میتوانم که اگر بوش بیک کشور مسلمان نفت خیز دیگر حمله نماید؛ گلیم نفوذ امریکا برای چندین دهه دیگر از منطقه خطرناک شرق میانه برچیده خواهد شد. طعنه آمیزتر اینکه بوش - چینی پالیسی اداره خود را بنام جنگ با تروریزم شعار میدادند، در حالیکه بعد از حمله به عراق تهدید تروریست ها اوج گرفته و امنیت امریکا تضعیف شده است.

بد نیست بالای تفاوت پالیسی جورج بوش اول و از آن پسرش را قدری مکث نموده و چگونگی آنرا از نظر بگذرانیم. وقتی در آگست ۱۹۹۰ عراقی ها به کویت حمله بردند، جورج بوش اول، پشتیبانی جهانی به شمول ملل متحد، اتحادیه اروپا و اکثریت اتحادیه عرب را بمنظور اخراج قوای عراقی از کویت را بدست آورده بود. عربستان سعودی و جاپان قسمت اعظم مصارف آنرا متقبل شدند و قبل ازینکه ما در دام یک جنگ طولانی پر مصرف گرفتار شویم حکومت او (بوش اول) پالیسی را طرح کرد که به اساس آن شرط ابقای رژیم بعثی را پذیرفت، لیک نظارت بین المللی سلاح، ایجاد زون های ممنوعه پرواز و تعزیرات اقتصادی را بالای عراق تحمیل کرد. از آن به بعد عراق بحیث یک کشور با ثبات و آزاد، با اندک و یا بدون قدرت تعرضی بر دیگران باقی ماند.

امروز پنج سال بعد از اتخاذ پالیسی غلط و ناسنجیده اشغال نظامی عراق توسط ایالات متحده امریکا، عراق کشور مؤلد تروریزم مبدل و به یک خانه جنگی خونین مبتلا شده است. همه میدانند که بوش رئیس جمهور اسبق، وزیر خارجه وی جیمز بیکر سوم و مشاور امنیت ملی وی جنرال سکار کرافت با حمله برعراق و اشغال آن مخالف بودند.

علاوه بر این غفلت شرم آور و عدم واریسی درست از جریان فاجعه کاترینا مسؤولیت‌های اخلاقی و قانونی رئیس جمهور را برملا کرد. طوریکه یک مفسر کهنه کار خبرگذاری سی ان ان "جک کافرتی" آنرا به یک جمله اختصار کرده است. "من هیچگاه و هرگز چنین سرهم بندی و اقدامات ناقص اداری که در نیو ارلین صورت گرفته مشاهده نکرده ام."

طبیعی است که محاکمه رئیس جمهور صورت پذیر نیست، اما باید کانگرس را تشویق به اقدام نمائیم که مراحل صلب قدرت از رئیس جمهوریکه با تخلف از مواد صریح قانون اساسی و از اجرای قوانین کشور سر باز میزند و قانون را نقص میکند، در قانون اساسی ما صراحت دارد.

ما باید مردم امریکا و جهانیان را متوجه این بگردانیم که یک تعداد زیاد ما بقدر کافی و عمیقاً احساس میکنیم، که وقت آن رسیده تا مملکت در جهت قبول محاکمه این "پیامبران کاذب" که ما را گمراه کرده اند، سوق شوند. به باور من این راه برحق امریکائی های وطن پرست میباشد. دوسال قبل یک عضو سابق مجلس نمایندگان "الیزابت ولسمن" که رول اساسی را در جریان بمحاکمه کشانیدن نیکسن بعهده داشت نوشته که: "تا این اواخر افساء نشده بود که رئیس جمهور (بوش) امر استراق سمع صدها و شاید هزاران امریکائی را داده است که این امر به ذات خود قانون نظارت بر اخبار خارجی "فیزا" را نقض میکند. رئیس جمهور استدلال میکند که بحیث قوماندان اعلی این حق را دارد تا بمنظور امنیت ملی قوانین کشور را نادیده بگیرد. این گفته همان حالت تهوع را بار آورد که در جریان واترگیت بمن دست داده بود. یک رئیس جمهور، هر رئیس جمهوریکه خود را بالاتر از قانون قرار دهد و مکرر قانون را نقض کند، بزرگترین گناهان را مرتکب میشود."

من هنوز هم فکر میکنم که ما این چانس را داریم تا جراحاتیرا که ملت از اوایل دهه قرن بیست و یکم برداشته است، مداوا کنیم. شاید التیام این زخمها یک نسل را دربر بگیرد، آنها در صورت انتخاب چندین رئیس جمهور و اعضای کانگرس معقول.

من در سن هشتاد و پنج سالگی آنقدر زنده نخواهم بود تا شاهد ختم دوره بازسازی وطن مجروح و تخریب شده خود باشم؛ اما آرزودارم همانقدر زنده بمانم تا آغاز دوره التیام را ببینم. از ایام جوانی تا کنون روزی نیست که حاضر بدادن قربانی برای نجات ایالات متحده از خطر نباشم. هما نظوریکه در جنگ جهانی دوم به صفت پیلوت بم افکن با خطر مقابله نمودم. ما باید یک ملت بزرگ باقی بمانیم، زیرا وقتاً فوقتاً اشتباهات بسیار عظیم را مرتکب می شویم با آنها تا کنون سالم وزنده مانده ایم". ختم